

داستان چیست ؟

داستان ، بینشی که از «خردِ فطری انسانها» میجوشد

داستانهای شاهنامه و گرشاسپ نامه و بهمن نامه چه ارزشی دارند ؟

داستان که در اصل « داته - ستان » میباشد، معنای دیگری داشته است که امروز دارد . این « داته » ، تبدیل به اصطلاح « داد » هم شده است . « داد » نیز که شامل « حق ، عدالت و قانون » میباشد ، چنین بینشی است . « بون - داته » که سپس تبدیل به « بُنداده و بنیاد » شده است ، هم به معنای « پیدایش از زهدان » ، و هم به معنای « بینش زاده از فطرت و طبیعت » است . در فرهنگ ایران، پیش از آمدن زرتشت ، « بینش » با « زایش » ، اینهمانی داده میشد و « بون » به معنای « زهدان » میباشد . داستان ، زادگاه بینش از خرد بنیادی انسان است . « بُن » همه جانها ، بهمن است که « خرد بنیادی » در هر جانی و در هر انسانیت و این خرد بنیادی ، که اصل آفریننده در هر جانی و هر انسانیت ، « آسن خرد = خردِ سنگی ، یا پیش - خرد » یا « خرد مینوی » نیز خوانده میشده است . خرد بنیادی یا آسن خرد ، در سراسر جانها و انسانها، اصل پیدایش آنهاست . سراسر جانها و انسان ، گسترش و پیدایش این « بون = خرد بنیادی » هستند . خرد بنیادی در هر جانیت، و این خرد هست که جهان هستی را میآفریند . هیچ جانی و انسانی ، مخلوق یا آفریده خدائی نیست . بهمن ، نزد زرتشت و یزدانشناسی زرتشتی ، معنای دیگری یافته است ، که به کلی متضاد با معنای اصلیش میباشد . بدینسان دیده میشود که داستان (داته - ستان) ، بینشی است که از خرد بهمنی ، خردی که بُن زایش و پیدایش هر جانیت ، افروخته شده است . اساسا در شاهنامه هوشنگ (هانوشیان) اینهمانی با بهمن دارد ، چون سده ، جشن بهمن است، و در ماه بهمن میباشد و بهمن ، آذرافروز (برهان قاطع) میباشد . نام دیگر هوشنگ یا بهمن ، « پیش - داد » (پره - داته) است . « پیش » در اینجا به معنای « بنی و بنیادی » است ، و داد هم به معنای حق و قانون و عدالت است و هم به معنای بینش زایشی است . « داد » ، در فرهنگ ایران ، برشالوده بینشی است که از طبیعت خود انسانها زاده میشود . این داستان نیز در اصل ، حکایتی از « روند پیدایش فروغ از سنگ = پیوند و مهر » بوده است که بر ضد یزدانشناسی زرتشتی میباشد . بهمن ، آسن بغ (سنگ خدا = اصل پیوند یا مهر یا میان) هست . « سنگگ » هنوز در سیستان به معنای زهدانست . این زایش روشنی و فروغ از آتش در سنگ ، بر ضد آموزه زرتشت میباشد . از این رو آنرا تبدیل و تحریف به « تصادم دوسنگ » کرده اند . داد ، که قانون و عدالت و حق باشد ، از خرد بنیادی در طبیعت انسان زاده میشود .

درواقع هوشنگ پیشدادی ، پیکریابی « حقوق اساسی » ایرانست . قانون و عدالت و حق باید ، از خردی که در نهان انسان و اصل آفریننده و « سامانده » است ، به تراود . « همداستان = هم داته ستان » نیز به معنای هم‌آهنگی و همروشی چنین خردهائی در انسانهاست (هم اندیشه بودن) . از این روست که در هزوارش ، « داستان یا داتستان » به معنای « دین » هست (یونکر) . فقط یزدانشناسی زرتشتی ، دین را به معنای « اوامرو احکام و قوانینی که همه آگاهی (هرویسپ آگاهی = روشنی انگره) اهورامزدا برآمده که زائیده نشده ، میگیرند . طبعاً ، دین برای زرتشتیان ، قضاوت و محکمه است .

همینطور در اسلام (مالک یوم دین یا یوم قضاوت) و یهودیت ، این معنا را دارد . ولی در اصل ، « داستان » ، به آزمونهاى ژرف و مایه ای که از خردهای مردمان در اجتماع پیدایش می یابد ، گفته میشود است . این بینش های ژرف از خرد بنیادی اجتماعی ، در تصاویر و اشخاص و رویدادهای پیکر به خود میگرفته اند، نه در اوامر و احکام و موعظه . در این دوره ، دین یا داستان ، معنای « فرهنگ » را دارد . به عبارت دیگر، دین یا داستان ، فرهنگ و کاریزی هست که از خرد ژرف اجتماع فرا میجوشد ، و ربطی به برگزیدگی یکی از خدا و آوردن پیام و آموزه آن خدا ندارد . داستانهای شاهنامه و گرشاسپ نامه و بهمن نامه ، در اصل ، چنین داستانها یا بینش های دینی بوده اند که از نهاد خود ملت جوشیده اند . ما امروزه در دین ، آموزه و وعظ و اندرز و امر و دستور و سفارشهای را می فهمیم که از شخصی که برگزیده خدا هست ، و رابطه مستقیم با او دارد، به ما انتقال داده میشود و ما می پذیریم . در حالیکه اصطلاح « دین » ، در اصل ، معنای دیگری داشته است . آنچه را امروزه دین میخوانند ، برای ایرانی ، بیدینی محض و ضد دین است . دین برای ایرانی چیزی نبود که از خدائی « بپذیرد » ، بلکه ، بینش های ژرف بهمنی خود است که بایستی در بن خود ، در بن اجتماع ، سراغ بگیرد و بجوید و بیابد .

« فرمان » ، در فرهنگ ایران ، به هیچ روی ، معنای « امر و حکم و دستور » ندارد که کسی با قهر و « ترساندن از عذاب » از ما بخواهد . فرمان ، معنای « اندیشه و سگالش و رایزنی » دارد که از خرد بهمنی در بن هرانسانی ، فرامیجوشد و این سروش در هر فرد انسانست که « پیام آور این خرد فطری » از ژرفای ضمیر هرانسانیست . فرمانبر و فرماندار و فرمانده ، برشالوده تحریف معنای « فرمان » ساخته شده است . هیچکسی ، جز « سروش » که « گوش-سرو و خرد خود انسان » هست ، حق دادن فرمان را ندارد . از این رو این سروش هست که نخستین فرمان را در شاهنامه میآورد . و این فرمان ، فرمان بهمن ، اصل خرد در بن انسان هست . از این رو این بینش ، « داته » میباشد .

داستانهای بنیادی شاهنامه و گرشاسپ نامه و بهمن نامه ، پیکریابی « بینش چنین دین و چنین فرهنگی » است . در این داستانها ، آشکارا میتوان دید که « زال زر» ، نقشی بسیار ژرفتر و بزرگتر از « زرتشت » در فرهنگ ایران داشته است . داستان ، برعکس مفهوم دین در ادیان ابراهیمی و زرتشتی ، حکم و امر نمیکند و اطاعت و پیروی نمیخواهد (که بر اساس ترس بنا شده است) ، بلکه انسان و جامعه را « می انگیزد ، می کشد ، جويا میسازد » . افسانه که « اوسان » باشد، در اصل به معنای « بهم سائیدن دوسنگ یا سنگ و آهن » است که آتش زنه یا آتش افروز باشد . به عبارت دیگر، افسانه و داستان ، جان هر انسانی را که تخم آتش است ، میافروزد تا آتش بگیرد و از خود، روشن و گرم گردد . بهمن و سیمرغ هر دو « آذرفروز» بوده اند ، نه روشنگر آنها میخواستند ، حقیقت نهفته در گوهر هر انسانی را بیفروزند ، و نمیخواستند دیگران را با روشنی خود ، مانند اهورامزدا یا الله ، روشن سازند . بهمن و سیمرغ (ارتا) میخواستند ، داد (بینش به حق و قانون و عدالت ، و مهر) را از گوهر خود انسانها بیفروزند . آتش فروزی ، نه روشنگری ، فلسفه بنیادی فرهنگ ایرانست . داستان ، حکم نمیکند و امر نمیدهد و به اطاعت کردن ، تهدید نمیکند (مانند قصص قرآنی و توراتی) ، بلکه گوهر نهفته خدائی را که در جان هر انسانی هست ، میافروزد و میگسترند . افسانه ای که برای ما ، اسباب مسخره شده است و ضد علمی خوانده میشود ، استوار بر « اصالت انسان » است .

ما با مسخره ساختن افسانه ، اصالت خود را با خوشحالی پایمال میکنیم و بادی هم برای این کار پهلوانی خود ، به غعب میاندازیم و آنرا ، فلسفه استوار بر عقل نیز میدانیم ! داستانهای شاهنامه در واقع ، دین فرهنگی است که از تاریکی کاریز (= فرهنگ) ملت، جوشیده و همیشه رویاروی ادیان ظهوری و نوری ایستاده است و خواهد ایستاد (چه زرتشتی در دوره ساسانیان ، چه اسلام در این سده ها) . داستان زال زر و سیمرغ ، رابطه دیگری از انسان با خدا در بردارد که ما نمیتوانیم باور کنیم . خدا ، انسان را در خانه خودش می پرورد و به او شیر میدهد و به او هنرگفتگو و خوشنوازی و رقص و خواندن سرود شادی میآموزد . این رابطه خدا با انسان ، با رابطه اهورامزدا با انسان و رابطه الله با انسان ، فرق کلی دارد . سیمرغ یا ارتا ، افسانه آتش افروز است ، نه روشنگری روشنگران که روشنیشان ، تیغ برنده است . آری افسانه ، دروغ و غیر علمیست ، چون ما از نابود کردن اصالت خود ، کام می بریم .